

سانسوریا

ماہنامہ فرهنگی طنز سانسوریا

سال سوم شماره ۱۹ | تیر ماه ۱۴۰۲

شماره مجوز: ۱۴۰۱۲۷۱۴

# Omar Khayyam

این د → in the

ساهر

tabestan



. می الهی

. تفسیر شعر چپکی



## سخن آغازین

# اهمیت طنز

میان ابزارهای این زمانی آنچه بسیار قدرت شکار دارد، رسانه است و در میان آنها جایگاه تلویزیون و اینترنت از دیگران بالاتر است. آنها برای جذب و حفظ مخاطب خود از عنصر قدرتمند «جذابیت» استفاده می‌کنند؛ به همین خاطر بیشترین کاربر را دارند.

گرچه قدرت آنها خیلی بالاست ولی یکی از مهمترین برنامه‌های رسانه بحث طنز است. طنز به خاطر اینکه در انسان بسط روحی ایجاد می‌کند و به نوعی به او حالت خلسه می‌دهد و مقداری او را به تغافل می‌کشانند، قدرت جذب بالایی دارد. هر چه طنز پردازی رسانه بیشتر باشد اثر و قدرتش بیشتر می‌شود. طنزآزان معمولاً نگاه بسیار خاصی به جامعه و فرهنگ جامعه داشته‌اند و به دقت رسومات اجتماعی را آنالیز می‌کردند و نکات منفی آن را بیان میکردند. قدرت تاثیر گذاری طنز نیز بسیار بالاست، انوری با کنایه زدن به اینکه در جامعه علم کم اثر است و طنز کارگتر است، در اهمیت طنز می‌گوید:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم  
کاندر طلب راتب هر روزه بمانی  
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز  
تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی

**برگرفته از سایت طنزیمات**

## فهرست

۳	اجازه؟بله!
۴	برای شما هم اتفاق افتاده
۵	می الهی
۶	تفسیر شعر چپکی
۸	بیانیه‌ی جمعی از دانشجویان ایران
۹	I! m a Persian lover!
۱۰	امان
۱۰	قلم عفو همگانی
۱۱	عید دیررس



خواب بودم و خواب می‌دیدم. خواب شیرین فارغ‌التحصیلی و کار و بی‌پولی و بدبختی را می‌دیدم که ناگهان با صدای استاد از جا پریدم. درمورد یکی از هیجان‌انگیزترین اتفاقات زندگی صحبت می‌کرد که از اساتید بعید بود. مبحث شیرین ازدواج!

ابتدا اندکی از معیارهایی که یک همسر خوب باید داشته باشد برایمان گفت؛ یعنی ایمان، تقوا و عمل صالح. سپس از ما باقی معیارها را پرسید که یکی از دانشجویان گفت:« آب کافی، خاک حاصل‌خیز و هوای مناسب.»

استاد پس از اینکه اجازه داد خوب بخندیم، ذکر کرد که آن دانشجو به هیچ‌وجه همسر مناسبی نیست و از ما خواست که از او دوری کنیم. فکر کنم به مقنعه‌های روی سر همه‌مان توجه نکرد وگرنه این پیشنهاد را نمی‌داد. یا شاید هم فکر کرد ماها همج... نه نه، بی‌خیال!

خلاصه که استاد گرامی تا می‌توانست از محسنات ازدواج گفت و بعد از اتمام حرف‌هایش، قدری از زندگی مشترک خودش را در قالب درس زندگی تعریف کرد:

«ببینید خانوما، توی زندگی مشترک باید صبر داشته باشید. من خودم خیلی آدم صبوری بودم. انقدر صبور بودم که وقتی مادرشوهرم بهم تیکه و متلک می‌انداخت و قصد داشت واسه شوهرم زن دوم بگیره، بهش لبخند زدم و هیچی نگفتم. حتی وقتی شوهرم همه پول‌هاشو خرج خرید کبوتر کرد هم اعتراضی نکردم. فقط یکبار توی این ۲۰ سال زندگی به همسرم شکایت کردم، که اون هم وقتی بود که شوهرم بهم سیلی زد. البته عاقبت اون شکایت رو هم دیدما؛ با کمربند کتک خوردم که دردش خیلی بیشتر از سیلی بود.

زندگی‌های موفق مثل زندگی من خیلی زیاده. یکیش پسرداییم؛ زنش خونه و ماشینش رو گرفت و مهریه‌ش رو هم همینطور. یه کاری هم کرد که پای پسرداییم از خونه پدر و مادرش بریده بشه و الان خوشبخت و راضی دارن کنار هم زندگی می‌کنن.

واقعا ازدواج خیلی چیز خوبی به شرط اینکه سخت نگیریم. مثلا اگر مادرشوهرتون گفت باید بیاین توی خونه من زندگی کنین و ازتون درخواست انجام دادن کارهاشو کرد، هیچ عیبی نداره. یا اگر پول نداشتین که شام خوب بخورین، خب نخورین، مگه نون و ماست چشه؟ بچه‌هاتون رو هم یه جوری بار بیارین که با نون و ماست پروتئین‌های بدنشون تامین بشه. خلاصه که سخت نگیرین؛ زندگی کنین و از ازدواجتون لذت ببرین.

اصلا بیاین یه کاری کنیم. هرکی تا آخر ترم ازدواج کرد، بهش ۲۰ میدم.»

یکی از دانشجوها از جا برخاست و گفت: «استاد من دیروز عقد کردم. نرمو می‌دین؟»

- «بچه هم دارین؟»

+ «نه دیگه استاد می‌گم تازه دیروز عقد کردم. هنوز کارهای اداریش انجام نشده.»

- «نه دیگه نشد. لازمه‌ی یک ازدواج موفق، داشتن بچه‌س. اگر تا آخر ترم بچه‌ات به دنیا اومد، نمرت رو می‌دم.»

یک نفر دیگر از بچه‌ها که اتفاقا باردار هم بود برخاست و گفت: «استاد، من هم شوهر دارم و هم بچه‌ام هفته بعد به دنیا میاد. نرمو بدین من برم لطفا.»

- «بچه چندمه؟»

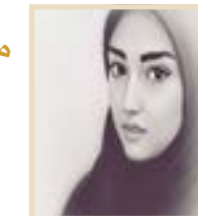
+ «اول.»

- «نه نه. زیر ۳تا بچه اصلا امکان نداره. تا آخر ترم اگر بچه سومتو آوردی، نمرت رو می‌دم.»

سپس ادامه مطالب را تدریس کرد.

بعد از شنیدن حرف‌های استاد، من به فکر فرو رفتم. حرف‌هایش روی من تاثیر عمیقی گذاشت. آنقدر که نظرم در مورد هیجان‌انگیز بودن ازدواج بسیار تغییر کرد و فهمیدم که ازدواج نه تنها هیجان‌انگیز نیست، بلکه جذاب و باحال هم هست.

پس از جا برخواستم، از کلاس بیرون رفتم و در حیاط دانشکده به دنبال همسر مناسب خودم گشتم.



## برای شما هم اتفاق افتاده



با دیدن کلاس اولی‌ها یا همان کیف‌های متحرک پسادار در کوچه و خیابان و همراهی تمامی اقوام درجه یک و دو و سه و برگزاری پرشور جشن «مدرسه رفتن» با حضور افتخاری گوسفند قربانسی، تمام ۱۲ سال تحصیلم در مدرسه و خاطرات عجیب و غریب و سوختگی نسل ۷۰ و ۸۰ از ذهنم می‌گذرد. همزمان با پایان ۶ سالگی، ما را مقنعه به سر در حالی که قسمت چانه مقنعه جلو چشم‌هایمان را گرفته بود از خانه راهی می‌کردند و تاکید می‌کردند مقصد همان مدرسه سر خیابان است که تابلو دبستان دارد. شاید حدود ساعت ۱۲ ظهر بر این امر مشتبه می‌شدند که ما هنوز سواد خواندن نداشتیم!

بگذریم، بعد از استشمام بوی بازی‌های راه مدرسه و رسیدن به حیاط مدرسه، مدیر بستر را مهیا می‌دید و هوس نطق گیرا می‌کرد. ایشان سخنرانی را بدین‌گونه آغاز می‌کرد: «خب من زیاد وقتتون رو نمی‌گیرم فقط...» از اینجا به بعد علاوه بر گرفتن وقت، تقویم را هم زخمی می‌کرد.



دراز می‌کشید. هنوز که هنوز است برای خیلی از ما واژه املا بوی زانو درد و آرتروز کمر می‌دهد. معلم حتما قید می‌کرد: «ببینید من از کلاس خشک و بی‌روح خوشم نمیاد. خنده و شوخی داریم، مابینش هم دوتا فرمول درس می‌دیم ولی اصلا اجازه نمی‌دیم به خنده و شوخی هامون خلی وارد بشه» ما هم فکر می‌کردیم در لیبرال‌ترین کلاس خاورمیانه جلوس کردیم. اما گزارش‌ها حاکی از آن است که در ساعات آتی اتفاقاتی می‌افتاد که صحرای کربلا می‌شد آرمان‌شهر. دقیقا بعد از این جمله معلم شروع می‌کرد به تدریس. اگر مقطع پنجم ابتدایی بودیم، همان روز اول می‌رسیدیم به مبحث دیفرانسیل و مشتق و تابع ضمنی و در آخر با میانجی‌گری وزیر آموزش و پرورش، کلاس تعطیل می‌شد. استدلال هم این بود که «عقبیم» همه معلم‌ها همیشه عقب‌اند.

البته جملات ثابت و تاثیرگذار دیگری هم داشتند: برای مثال ما همیشه بدترین و شرتترین کلاسی بودیم که ایشان تجربه کرده بودند و این مقام هر ساله برای همه خوش می‌درخشید.

خاطره زیادی از روز معلم در دسترس نیست. اصولا دانش آموزان من باب شیرین بودن، خودنویسی تهیه می‌کردند اما معلم با گفتن جمله «موفقیت شما در امتحانات برای من بهترین کادوست» آب سردی بر پیکره کلاس علی‌الخصوص دوستان درس نخوان می‌ریختند که ۹۹.۹ درصد کلاس را شامل می‌شد و آن درصد باقی مانده هم تخته سیاه کلاس بود.

از خاطرات تلخ و بد این بود که فقط هفته‌ای یک‌بار ورزش داشتیم و خب متاسفانه بین لیگ فاصله می‌افتاد و بازی افت کیفیت داشت.

سخن کوتاه کنیم و از همین تریبون عرض کنیم که از بلاگر معلمین امروزی که با پخش نکردن کلیپ شاگردان در حفظ شرف و آبروی آنان کوشا هستند، کمال تشکر را داریم.

عایرضا بهرامی  
ورودی ۹۷ حسابداری دانشگاه بهار



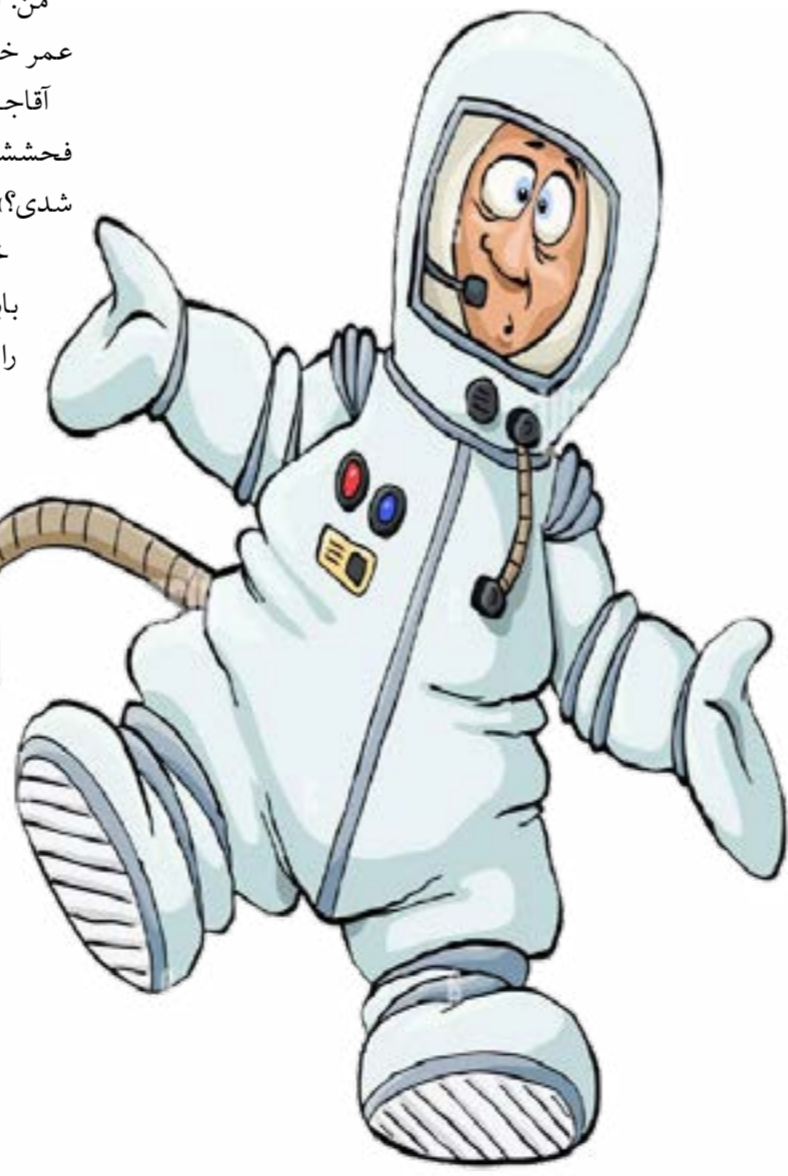
## می‌الهی



یکی نیست بگوید تو را چه به ریاضی. چقدر گفتم مادر من پدر من مهندسی یا حسابداری به چه دردی می‌خورد؟ کلاش بخورد توی سر کسی که اولین بار این فرمول‌های به درد نخور را اختراع کرد. از همان اول گفته بودم من عاشق ستاره‌شناسی و فضا هستم. آنقدر نگذاشتید که مجبور شدم از راهی دیگر به فضا بروم. آن هم نه یکبار، بلکه هرشب.

از این‌ها که بگذریم، فردا امتحان مبانی حسابداری بخش عمومی دارم که قطر کتاب به اندازه‌ی مچ‌های آرنولد است. ای کاش می‌شد به آمریکا بروم، البته بخش ناسپایش. این خیرنندیده‌ها تنها خوبی‌ای که دارند، همین قسمت ناسپایشان است (بودجه عمومی در اختیار شخصی به اسم ذی‌حساب قرار می‌گیرد و بر اساس درخواست‌های قبلی، بودجه اختصاص یافته را بخش می‌کند. ثبت بدهکارش می‌شود تا مین اعتبار و ثبت بستن‌کارش بودجه تخصیص یافته...)

«اینجاست کجاست؟ اینا چرا این شکلین؟ چقدر اینجا شبیه ساحله. این خانم چرا این مدلیه؟ نه مثل اینکه واقعا ساحله. به به این شیشه‌ها چی می‌گن؟ این چیه روشون نوشته؟»



می‌خورند و شادبودن آیین من است؟»  
«اشتباه خواندی پسر درستش این است، گوش بسپاز: می‌خورند و شاد بودن آیین من است  
فارغ بودن ز کفر و دین دین من است»  
من: «ببخشید شما؟»  
خیام: «ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی.»  
من: خیام خودتی؟ اتفاقا همین دیشب داشتم با ستاره‌ای که به اسمت کردن بازی می‌کردم، چقدر خوشگل و نورانی بود چون تو. آخ این کی بود زد؟ عه این سر دنیا هم دست سر کچل من بر نمی‌داری؟»  
آقاجون: «اینجا چه غلطی می‌کنی؟ این کیه باهات؟»  
من: «شما اینجا چه اشتباهی می‌کنی؟ ایشون دوستمه حکیم عمر خیام.»  
آقاجون: «من همیشه اینجام. این کفار رو میام می‌بینم و فحششون میدم تا ثواب کنم. دوست فحط بود که با این دوست شدی؟»  
خیام: «مگر من چه مشکلی دارم؟ خوب است مثل آن باباطاهران عریان شوم و پرسه زندنی به نشانه اعتراض اینجا را ترک کردندی؟»  
من: «ببین چیکار کردی، ناراحت شد رفت. ایشون منجم، ریاضی دان، حکیم و شاعر هستند.»  
آقاجون: فدای سر عصام که ناراحت شد. اگه بدونی چه شعرهایی گفته مطمئنم خودتم فحش میدی.»  
من: «خوندمشون. چیزی نگفته. اصلا شعرهای استاد باعث شد فضانورد بشم.»  
آقاجون: «فضانورد؟»  
کی؟ تو؟  
خب  
فضا نورد  
بگو معنی  
این شعر  
چی؟  
صدای آشنایی به گوش می‌رسد. ناگهان چشمانم را باز کردم و مادر را با جارویی که دسته بگو معنی آن در پهلویم شکسته بود دیدم که می‌گوید: «وخه دلیل نری ایشاالله تا این پارچه خالی نکردم رو چی؟ هیکلت. مگه تو امتحان ندی فردا؟»

گر می‌نخوری طعنه مزین مستان  
بنیاد مکن تو حیل و دستان را  
تو غره بدان مشو که می‌می‌نخوری  
صد لقمه خوری که می‌غلامست آن را»  
من: «معلومه دیگه آقاجون استاد منظورش می‌الهی هستش دیگه. تازه درس اخلاقی هم می‌ده؛ میگه هرکی هرچی داد نخور.»  
آقاجون: خدایا من چه گناهی کردم که این قراره نسل منو ادامه بده؟ بیخیال این تفسیر شو به درد نخور.  
ساقی گل و سبزه بس طریناک شدست  
دریاب که هفته دگر خاک شدست  
می‌نوش و گلی بچین که تا در نگری  
گل خاک شدست و سبزه خاشاک شدست»  
من: «ای بابا آقاجون مسخره کردین منو؟ خب استاد منظورش روشنه دیگه. میگن از هر ساقی‌ای جنس نگیرید و گل‌ها رو بچینید تا خشک نشدن. البته خشک بهتره به نظرم.»  
آقاجون: «آخرین فرصته که بهت میدم. فقط دوست دارم حرف مجانی بزنی.  
من بی می‌تاب زیستن نتوانم  
بی باده کشید بارتن نتوانم  
من بنده آن دم که ساقی گوید  
یک جام دگر بگیر و من نتوانم»  
من: «آقاجون این استاد پیش‌بینی اون دنیا رو کرده. میگه وقتی از می‌الهی سیر بشم، دیگه نمی‌تونم تن له شدمو تکان بدم و هرچی اصرار کنند دیگ به جان شما راه نداره، تا خرخره برم.  
نه آقاجووون توروخدا. آخ»  
صدای آشنایی به گوش می‌رسد. ناگهان چشمانم را باز کردم و مادر را با جارویی که دسته بگو معنی آن در پهلویم شکسته بود دیدم که می‌گوید: «وخه دلیل نری ایشاالله تا این پارچه خالی نکردم رو چی؟ هیکلت. مگه تو امتحان ندی فردا؟»



مجدید نجفی  
ارشد ادبیان و عرفان تطبیقی، ورودی ۹۸

# تفسیر شعر چپکی



## عاشقی را چه نیاز است به توجیه و دلیل که تو ای عشق همان پرستی بی‌زیرایی

تفسیر: شاعر قصد عشق کرده و از آنجایی که رفقایش به او گیر سه پیچ داده‌اند که دلت را از حالت فرودگاه خارج کن و دلیسته این و آن نشسو، توجیهی سرهم کرده که عشق، علت نمی‌خواهد. همین که دیدید، پسندیدید، حل است و باقی مسائل از قبیل سکه، خانه، خوراک، پوشاک، جشن و تالار، جهیزیه و موارد مشابه، ناچیز و بی‌ارزش است که با وام ازدواج چند سال آینده فراهم می‌شود. از طرفی در مصرع دوم اشاره می‌کند که بی‌زیرایی‌ها اهل عشق و لوس بازی هستند وگرنه مردم عادی اهل این حرفا نیستند. مستقیم می‌روند کراش می‌زنند؛ آن هم نه یکی نه دو تا نه سه تا که صد تا! به قول شاعر نخورده‌ایم نان گندم ولی دیده‌ایم در کانال مردم که همزمان مشغول زدن مخ چند نفر هستند! از طرفی، اصل کار آرامش است که با نون و ماست و رضایت طرفین هم فراهم می‌شود. لازم به ذکر است قیمت یک نون و ماست در بازار فعلی حدوداً از ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان می‌باشد که بستگی به نوع ماست و نان و سایز و جنس آن‌ها دارد.

## خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست تا غمت پیش نیاید، غم مردم نخوری

تفسیر: شاعر می‌گوید غم ما نه آب است نه خوراک است نه پوشاک بلکه مقداری فضای باز است. عدم تعصب نسبت به مسائل ارتباطی است؛ که همه چیز را جنسیتی نبینید. بگذارید جوانان خوش باشند. خودتان قبلاً عشق و حال کرده‌اید حالا نمی‌گذارید مردم از این غم‌ها بهره‌مند شوند؟ خلاصه که مردم نیاز به کشف آزادی دارند. از فرق سر تا فرق پا؛ شما هم به شاسی، فیدلیتی و باقی موارد برسید.

## کاش می‌شد عشق را تفسیر کرد دست و پای عشق را زنجیر کرد

تفسیر: شاعر قصد دارد با تفسیر عشق، آن را بین محبوب‌های مختلف تقسیم کند تا بتواند با این ترفند به همه آن‌ها برچسب عشق بزند. در مصرع دوم هم نشانه‌هایی از حساسیت افراطی شاعر نسبت به عشق‌هایش دیده می‌شود که با نام عشق، قصد زندانی کردن آن‌ها را دارد. بررسی‌های اولیه از منزل او نیز حاکی از وجود زنجیر، دستبند و پابندهایی است که به گفته برخی منابع ناآگاه، برای اسیر کردن اژدها و دایناسورها استفاده می‌شده است. البته طبق برخی گزارش‌ها شاعر سابقه سادیسم با عشق را داشته و معشوق‌های فرضی از دست او جان سالم به در نبرده‌اند.



## وفا داری مدار از بلبلان چشم که هر دم بر گل دیگر سرایند

تفسیر: همانطور که شاعر اشاره کرده است، از بلبل چشم‌ها توقع وفا نداشته باشید؛ چرا که بلبلان به دنبال گل‌های زیباتر می‌روند و گل‌های قبلی را رها می‌کنند. بعضی هم بلبل چشم را همان چنگیز و اهلش معرفی کرده‌اند که چشم‌هایشان بلبلی و نخودی بوده است. در مصرع دوم نیز اشاره کرده است که این بلبل چشم‌ها، مدام در حال حرکت هستند تا یک گل‌ها را شکار کنند. بنابراین مراقب این جانوران باشید و به محض مواجهه با آن‌ها طوری چشمانشان را سرویس کنید که از چشم‌های بلبلی، به لوییای چشم‌بلبلی تغییر کاربری بدهند. لازم به ذکر است که نیاز به مقدمات رزمی نیز دارید که می‌توانید به کبری ۱۱ در دانشگاه مراجعه کنید.

## آن یار نکوی من، بگرفت گلوی من گفتا که چه می‌خواهی، گفتم که همین خواهم

تفسیر: واقعا به دنبال تفسیر این شعر هستید؟ خجالت نمی‌کشید؟ حتماً دنبال مصرع بعدی و ادامه ماجرا هم هستید؟! استغفار و توبه فراموش نشود.... خدایا این اذهان منحرف را هدایت فرما، آمین.  
به دلیل قوانین شرعی و عرفی و قانونی، از ادامه بحث راجع به این اشعار مستهجن.

## بر مرده دلان پند مده خویش میازار زیرا که ابوجهل مسلمان شدنی نیست

تفسیر: شاعر اشاره کرده که با اصلاح‌طلبان، اصول‌گرایان، عدالت‌خواهان قلابی، براندازان و خلاصه احزاب سیاسی نخودی، بیخودی جدل نکن؛ تنها راه موجود این است که آن‌ها را به حال خود واگذارید، یک گوشه بنشینید، یک پاکت تخمه باز کنید و فیلم آن‌ها با ژانر کمدی - اکشن را نگاه کنید و از باقی مانده زندگی لذت ببرید.



## I'm a Persian lover!

من امیلی هستم.

یک دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی که از کودکی علاقه زیادی به یادگیری این زبان داشته‌ام.

حالا که فارغ‌التحصیل شده‌ام، فارسی کیلی کیلی زیاد بلد هستم. آنقدر که می‌توانم شعرهای سعدی، حافظ و حتی شاهنامه را بخوانم و از ادبیات شیرین آن‌ها لذت ببرم.

برای نمایش قدرتم در این زمینه، تصمیم گرفتم به طور جدی از سوشال مدیا استفاده کنم تا همه مردم دنیا را علاقه‌مند به زبان فارسی کنم. البته در این میان فارسی‌زبانان بسیاری نیز به من و پیجم پیوستند.

روزی من ویدیویی در باب نبرد رستم و سهراب در اینستاگرام پست کردم که مملو از اطلاعات ارزشمند ادبی بود. محتوای آن ویدیو به گونه‌ای بود که نسل جوان را به شدت جذب خودش کرد. (البته نمی‌دانم چه چیز در کلمه گسستن برای نسل جوان جذاب بود.)

ویدیو بسیار دیده شد و سیل عظیم کامنت‌های فارسی و انگلیش به پیج من روانه شد. کامنت‌های انگلیش بسیار واضح و مملو از انگیزه بودند، اما کامنت‌های فارسی عجیب به نظر می‌رسیدند. مثلا یک نفر نوشته بود: داستان قدیمیه قشنگی.

من نمی‌توانستم فعل و فاعل این جمله را تشخیص دهم و واقعا گیج شده بودم.

یا یک نفر نوشته بود: واو آکسنتت خیلی سوبیت و بیوتیفوله.

باقی کامنت‌ها هم از این قرار بودند:

- mn in hme cutie ro nmt

- تو صلب جدید مایی.

- چی شد الان؟ 🤔

- سلام خوبی؟ اصل میدی؟

- ولی این ویدیو «»»»»»

- تو اصلا کی هستی که در مورد زبان پارسیه ما کلیپ می‌سازی دختره‌ی اجنبیه دشمنه ایران؟

- گلیم اکیلی شد :)

....

برای من خیلی عجیب بود که این افراد فارس هستند اما هیچ‌یک از حرف‌هایشان با آموخته‌های دانشگاهی من مطابقت ندارد. آن‌ها جوری کلمات انگلیش را وسط کلمات فارسی می‌چپانند که انگار از ناف آمریکا آمده‌اند و فارسی کیلی کیلی کم بلدند. یا یک غلط‌های فاحش املائی‌ای دارند که آدم با خودش می‌گوید چطور این شخص با مدرک دکتری نمی‌داند که غنی درست است و نه قنی؟

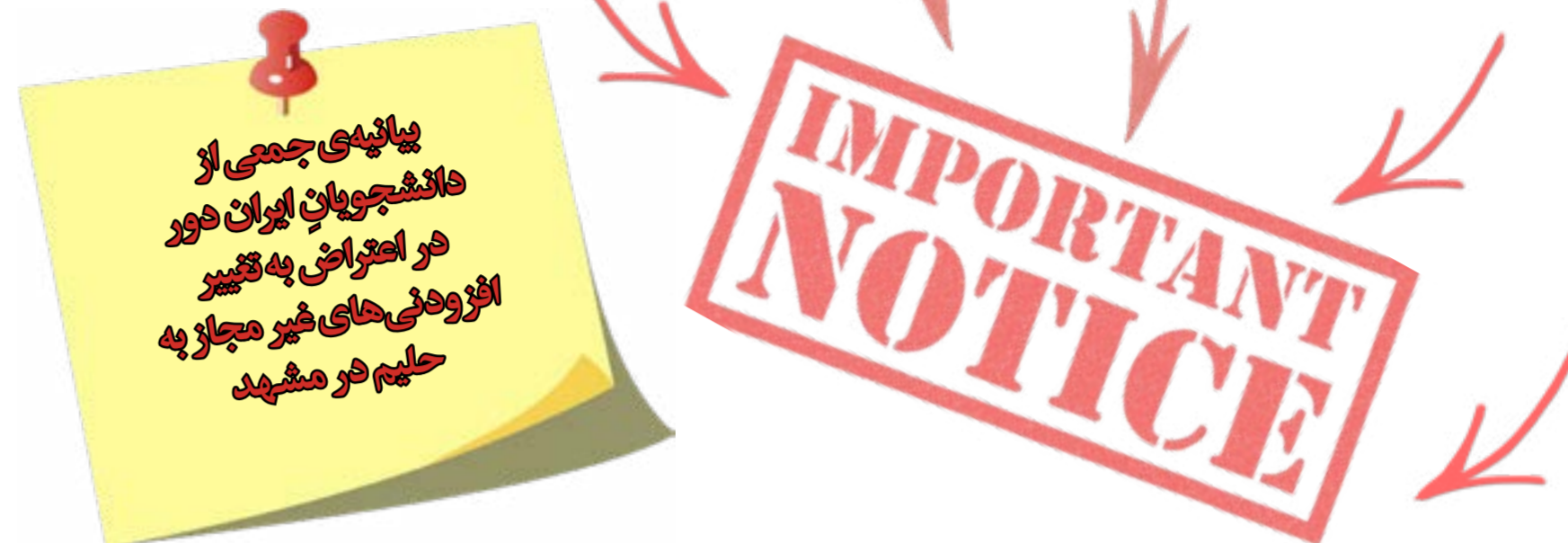
راستی شما می‌دانید کلمه slm مخفف چیست؟ من فکر می‌کنم نام یک رشته خاص است یا اینکه طرف مامور مخفی است و می‌خواهد رمزی صحبت کند.

برای من و هم‌دوره‌هایم، دیدن این ادبیات مایه تاسف بود. به همین خاطر ما وقتی دیدیم که خود ایرانی‌ها قدر زبانشان را نمی‌دانند، تصمیم گرفتیم علاقه‌مان را کنار بگذاریم.

So good bye guys



مأئده چنارانی  
مدیریت مالی ۹۸، دانشگاه بین‌المللی امام رضا



بیانیه‌ی جمعی از  
دانشجویان ایران دور  
در اعتراض به تغییر  
افزودنی‌های غیر مجاز به  
حلیم در مشهد

IMPORTANT  
NOTICE

کند. کی جلوی‌ش را گرفته؟ من خودم به‌شخصه ببینشان نبودم، اما همه جا گفته‌ام بودم، شما هم بگویید بوده. ولی ما خودمان کم الکی نیستیم!

حلیم خط قرمز ماست. حلیم حرمت دارد نه لذت. از همه‌ی بزرگواران می‌خواهیم اجازه بدهند با مثالی فاجعه‌ی رخ داده را ملموس‌تر بیان کنیم.

فرض کنید به سینما رفته‌اید. فیلم، فیلم کودک است. و ایرانی‌ست. کارگردان و تهیه‌کننده و نویسنده‌اش هم نشان از اسلامی بودن اخراجی‌هایی دارد. به ناگاه فیلم شروع می‌شود و شما می‌بینید فقط با ۱۹ هزار و ۹۹۹ تومان علاوه بر فیلم، دارید بسته‌ی ویژه‌ی «عشو و مخ زنی» را هم تماشا می‌کنید. دوست دارم دل‌هایتان را بدهید برویم لحظه‌ای که بازیگر فیلم با غمزه‌ای همچون نگه کردن آهوی ریمیده می‌گوید: «ولی من از صدات خیلی خوشم میاد» اینجا؛ دقیقا اینجا جایی است که وسط حلیم خوردن لپه می‌رود زیر دندان ما. به گمانمان حق مطلب ادا شد.

کلام را کوتاه می‌کنیم. امیدواریم در سفر بعدی‌مان به مشهد با شعار «موقع قیمة قیمة، موقع حلیم، حلیم» فرهنگ‌سازی را در این باب آغاز کرده باشید.

چه خیالات قشنگی، غم ای دل ما کم رفت

هموجور دلی دلی کرد، از رسالت تا حرم رفت

فرقان پارسین

شما در مورد شله، اسم غذا را عوض کردید و از آن مهم‌تر چنان در آتش عشق شله می‌سوزید که اگر هفته‌ی بعد به نیت شله، حافظ باز کنید، می‌آید: «ای صاحب فال! وقت آن رسیده که عصای‌تان را از کرم شب تاب پس بگیرید، و خودتان را از این دریای بی آب نجات دهید.»

باین اوصاف ما صحبتی درمورد شله نداریم. اما حلیم سهم ماست، حق ماست. اگر ما حلیم را قیمة‌مالی کنیم، دیگر ما نیستیم. «ما»ی خودمان نیستیم. حلیم بخشی از قلب ماست. صریح می‌گویم، [صدای کمی بالاتر] ما خواهان تمامیت ریسپی حلیم هستیم.

عزیزان، شما بعد از شله، نان و پنیر خوردید تا ترش نکنید. علی‌رغم تاثیرگذاری، ما فقط پرسیدیم: «تمام شد؟» اما شما نوشابه را رو کردید، به همان دلیل سابق و ثابت آریایی. شما به معده‌تان بی‌توجه بودید و حتی به کمبود پزشک متخصص و خستگی پرستاران هم توجهی نکردید. این جا ما باز هم سکوت کردیم. اما بدانید که ما، دانشجویان همه‌ی جهات جغرافیایی ایران، چه چیزهایی را از چنگال خصوصی‌سازی غیر اصولی نجات ندادیم. چه باگ‌های قانونی که اصلاح نکردیم. چه مطالبه‌گری‌های کوچک و بزرگی... همین مجسمه‌ی ۸ متری که جایگاه فردوسی را مستحکم‌تر کرده. اول قرار بود ۴۰ متر جایگاه فردوسی را مستحکم

اعزه و گرامیان! مشهدی‌های عزیز، سلام علیکم. به دنبال اطلاع از ریختن حلیم‌ها زیر قیمة‌ها! جمعی از دانشجویان سال‌های دور از کرونا از سراسر ایران، اعم از ایران پایین، ایران بالا و علی‌الخصوص ایران سمت چپ و سایر جهات جغرافیایی به جز سمت راست بالا، بیانیه‌ی زیر را صادر می‌کنیم. پیشاپیش از شست و شوی چشم‌هایتان به مدت بیست ثانیه با آب گرم، کمال تشکر را داشته و امید است سریعا پیگیری‌های لازم را جهت نجات حلیم عزیز از افزودنی‌های غیر مجاز انجام دهید.

بزرگواران! کاش ما همه بودیم و با همه دهن‌ها از مخترع این نوآوری در حلیم می‌پرسیدیم: «با همین منطق حلیم، چرا قرمه سبزی‌ها را نمی‌ریزی توی فرنی‌ها؟ یا فسنجان‌ها را روی شله قلمکارها یا ابداعاتی ازین دست؟»

سروران گرامی! بارها گفته‌ایم اشتباه مشهدی‌ها، اختلاط لوبیا و فلفل با حلیم نیست، بلکه اشتباه مشهدی‌ها ریختن قیمة روی حلیم است. و این تفاوتی است که درهیاپویی رسانه‌ای طرفداران شله کم شد.





نجمه کریمی  
ورودی ۹۹ علم اطلاعات و دانش شناسی

## قلم عفو همگانی

شب قدر و قرآن‌های برفرق سر از همان اولش یک غلط کردم عظیمی را در خود نهفته دارد.

انگار سبب زمینی قیمة را کش رفتی و با خشم مادر مواجه می‌شوی و به آن نوع از غلط کردمی می‌افتی که مثلاً دیگر تکرار نمی‌شود؛ ولی هم تو و هم مادرت می‌دانید که زهی خیال باطل.

انگار جنس طلب عفو آن شب هم همین‌گونه است.

خداوند بعد از دیدن گونه‌های مختلف گناه، که می‌داند هر بنده‌اش همان همیشگی را زده است، کلهم اجمعین قلم عفو را روی اسامی می‌کشد و رد می‌کند. والا ما به همین دلخوشیم.

وگرنه اگر که خداوند متعال بخواهد تک تک و دانه به دانه حسابرسی کند، سواى آنکه باید چند روزی از کل کرام الکاتبین‌ها اضافه کاری طلب کند، ما هم بیچاره می‌شویم.

می‌دانم که می‌دانی بانوان X و آقایان Y چه خطاهایی که منتشر نکرده‌اند و مرتکب نشده‌اند؛

کبیر و صغیر، پیر و جوان، خرد و کلان... ببخشید مغز است دیگر، برای خودش مترادف می‌چیند. مخلص کلام اینکه ما خودمان می‌دانیم از غلط‌های اضافیمان جوهر نامتناهی خودکار فرشته سمت چپ را متناهی کرده‌ایم، ولی به بخشش بی‌انتهای تو امیدواریم.

پس لطفا همان همیشگی خداجانم.

اللهم انک عفو کریم تحب العفو فاعفوا عنا.



## امان

امان از دست دانشجوی امان از داد و بیدادش امان از وقت افتادن، امان از جیغ و فریادش قسم بر هرچه درسی کز سر اندوه و صد اجبار عنایت داشتیم بر مبحث و استاد و اجدادش تمام نمره‌ها در طیف مشروطی و در بحران امان از لحظه چک کردن پرتال و غمبادش مجازی گشت دورانی، به کل تحصیل دانشجوی امان از آن معدل‌ها و حاشا رشد اعدادش امان از حجم انبوه تکالیفم به سامانه ک درسم پاس شد اما ندیدم رنگ استادش همین دوری ز دانشگاه و جوش عبرتی گشته که دانشجوی است این سختی شیرین با غم شادش نجویدیدم دانش را و نامیدند دانشجوی امیدی تا شود کشف این لقب، با دیگر ابعادش

عطیه حبیب‌زاده



نجمه کریمی

ورودی ۹۹ علم اطلاعات و دانش شناسی



## عید دیررس

خدا: «بابا جان ماه رمضان اجازه مرخصی می‌خواهد. بار سفرش را بسته، شیفتش را با شوال هماهنگ کرده، در راه شمال کهکشان راه شیری به سر می‌برد.»

ایرانی‌ها: «نخیر ما دیدیم که سر پست شریف خود در حال نگهبانیست.»

خدا: «باباجان بدلتش است، ولمان کنید.»

ایرانی‌ها: «بالاخره ماه، ماه است.»

خداوند متعال: «تورا به جان من ول کنید. من بخشیدم؛ خودم به رمضان اجازه مرخصی دادم. تورم بالا رفته، کف بودجه رمضان امسال است، رعایت کنید.»

ایرانی‌ها: «ولی انگار یا رمضان اضافه کاری برداشته یا شوال خواب مانده است. خلاصه که خبری از رویت ماه جدید نیست.»

خدا: «آقا جان من ندارم یک روز دیگر یک میلیاردرتان را مهمان کنم.

سوءتفاهم نشود سفره مهمانی عرش همیشه به روی بندگانم باز است، ولی امسال را لطفاً بیخیال شوید.

سال دیگر هر چه شما بخواهید، اصلاً شما را به طور خصوصی ۳۱ روز دعوت می‌کنم، راضی شدید؟!

آخر حساب کتاب‌ها را تمام کردم، به فرشتگان هم به مناسب روز عید مرخصی داده‌ام؛ تا اطلاع ثانوی هم تشریف ملکوتیشان را نمی‌آورند.

شیطان تا الان ۵۰۰ مرتبه اجنه‌هایش را ردیف کرده که دخل شما را در بیاورد.

چطوری برای یک روز دوباره ب‌غل و زنجیر ببندمش؟ از نظر اقتصادی هم به صرفه نیست.

شما ک از قیمت فولاد آن هم جهنمی‌اش اطلاعی ندارید. چکارتان کنم نمی‌دانید آدمید دیگر!

شما کی از کارهای من سردرآوردید ک این دومی‌اش باشد؟ لطفاً بروید به عیدتان برسید!



S



اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

R

نحوه دریافت حمایت مالی



نحوه درخواست مجوز نشریه



نحوه شرکت در جشنواره نشریات

U

نحوه ثبت آرشیو نشریه

M

اسناد و آئین نامه ها

دستورالعمل نشریات دانشجویی



اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

C

لیست نشریات فعال

در سایت سند sanad.um.ac.ir



آرشیو روز نشریات